



آیت الله قرهی؛ ذکر حقیقی، این است که صداقت محض در مقابل خدا داشته باشیم

آیت الله روح الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: ذکر حقیقی، این است که صداقت محض در مقابل خدا داشته باشیم.

آیت الله روح الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: ذکر حقیقی، این است که صداقت محض در مقابل خدا داشته باشیم.

به گزارش خبرگزاری مهر، سیصد و سی و ششمین جلسه درس اخلاق آیت الله قرهی با موضوع خطورات و مراقبه که در محل مهدیه القائم المنتظر (عج) برگزار شده در پی می آید.

بلایی که طلاست!

در جلسات گذشته بیان کردیم: اگر یاد ما کنترل شود، همه این خطورات - که از یاد است - ملکی و ربّانی می شود. اما اگر یادمان، کنترل نشود، اگر ذکر، یاد و حال ما در جای دیگری باشد، طوری که انسان دیگر خدا را فراموش کند، معلوم است تمام خطورات او، خطورات نفسانی و شیطنانی می شود.

بیان کردیم: باید همه وجود انسان، یاد خدا شود، نه فقط زبان، ذکر بگوید، «لا حول و لا قوّة إلا بالله» بگوید، استغفار کند، حمد بگوید که خیلی خوب است، اما همه اعضاء و جوارح انسان، باید ذکر الله شود. این نسخه ای است که وجود مقدّس پیغمبر اکرم، محمّد مصطفی (ص) بیان فرمودند. حضرت فرمودند: بنده، موقعی بنده می شود که همه وجودش، یاد خدا باشد. اگر همه وجود، یاد خدا شد، زبان، چشم، گوش، فکر، روح، قلب، همه، یاد خدا شد؛ آن موقع تمام خطورات این عبد، الهی و ربّانی می شود. از ملکی بیرون می آید و ربّانی محض می شود. چه کند انسان که این طور شود؟ ضمن این که سؤال این جاست این ذکر قلب چیست؟

ذکر لسان، معلوم است یکی این است که مثلاً انسان «لا حول و لا قوّة إلا بالله» بگوید، اما ذکر حقیقی، این است که صداقت محض در مقابل خدا داشته باشد. در جلسه گذشته تا حدودی روایت شریفی را از وجود مقدّس حضرت باقر العلوم، امام محمّد باقر (ع) بیان کردیم، حضرت فرمودند: «و ذکرُ الإنسانِ الحمْدُ و التَّائِبُ»، ذکر لسان، حمد خداست. دائم شکرگزار باشد.

روایتی را در مقام حمودیت بیان کردیم که مهم این است که انسان بداند همه چیز از ناحیه خداست. این در باب معرفت است که انسان به آنجا برسد که به قول پیامبر عظیم الشان حتّی در مورد بلا هم خدا را شکر کند. البته بلا، صورت ظاهرش بلاست، اما آیت الله العظمی شاه آبادی یک تعبیر بسیار عالی در این زمینه دارند. یکی از شاگردان میرزا ایشان که در بحث رشحات و شذرات ایشان حضور داشتند، بیان می کردند: ایشان می فرمودند: وقتی گفته شده: «البلاء للولاء»، اینجا دیگر بلا، طلاست. مجبوریم این طور بگوییم تا قریب به ذهن شود. این بلا دیگر بلا نیست، طلاست.

لذا پیامبر (ص) می فرمایند: اگر عبد بداند، همه چیز که از ناحیه خداوند تبارک و تعالی است، برای رشد انسان است، آنجا هم که صورت ظاهرش، بلاست (نه این که به حقیقت بلا باشد)، به ذوالجلال و الاکرام عرضه می دارد: «الحمد لله على كلّ حال». در همه حالات حمد خدا را می کند و به مقام حمودیت رسیده است.

ذکر نفس؛ تلاش و تحمل رنج

لذا فرمودند: ذکر لسان، حمد و ثناست. اما ذکر نفس، جهاد، کوشش، تلاش و تحمل رنج است، فرمودند: «و ذکرُ النفسِ الجُهدُ و العناء». یعنی انسان، رنج ها را بپذیرد و باور کند این رنج ها بلا نیست، چه رنج های زندگی دنیوی و چه رنج برای رسیدن به مقامات الهی که این ها هم واقعاً رنج می خواهد و نابرده رنج، گنج میسر نمی شود (نکاتی در این زمینه در جلسه گذشته بیان کردیم). انسان باید باورش شود، خود جهد و کوشش برای رسیدن به مقام انسانیت، گنج بزرگی است و همه کس توفیق این را ندارد. اصلاً شما اگر به هیچ چیزی هم نرسی، همین که در این راه تلاش می کنی، گنج بزرگی داری.

آیت الله شب زنده دار در درس اخلاقیان فرموده بودند: این که در روایت داریم: برای طالب علم، ملائکه الهی بال هایشان را می گشایند، یعنی معلوم هم نیست عالم شود، اما برای همان طالب علم هم بال می گشایند؛ یک دلیلش این است: همین که شما تلاش دارید که عالم شوید، تلاش دارید که به سمت علم بروید، این، جهد است و پروردگار عالم همین جهد را از انسان می

خواهد و إلا علم که از ناحیه خداست. خدا براساس صبر انسانی که یک کسی را ببیند خدای ناکرده به انحراف نیافتد و نعوذبالله علم برای او حجاب اکبر نشود «العلم هو الحجاب الاکبر»، به او علم مرحمت می‌کند و این، واضح است. منتها پروردگار عالم دوست دارد انسان در این راه، تلاش کند و تلاش او را می‌خواهد. همان‌طور که در روایت داریم: اگر کسی عمل انجام دهد، ولی در آن عمل، جدّ و تلاش داشته باشد و آن عمل را دیگر ترک نمی‌کند، افضل است از کسی که چندین عمل انجام بدهد، اما چندروز انجام می‌دهد و بعد رهايش می‌کند، بعد سراغ عمل دیگر می‌رود (به تعبیر عامیانه شاخه به شاخه می‌پرد). لذا خدا از انسان، این را می‌خواهد که انسان، جهد و کوشش داشته باشد. دیگر انسان نباید جز قرب خدا هیچ چیزی را برای خود ملاک قرار دهد. من این عمل را انجام می‌دهم، طيّ الارض شود. این عمل را انجام می‌دهم ... اصلاً این‌ها ملاک نیست، من می‌خواهم خدا از من راضی باشد و من مقرب پروردگار عالم شود. من عبد خدا هستم، من متعلق به خدا هستم و خدا هم این‌گونه پسندیده که من کار کنم. به من دستور داده نماز بخوان، چشم. به من دستور داده روزه بگیر، چشم. به قول اولیاء خدا انسان باید یکپارچه «چشم» شود، چشم مطلق.

در مسیر تلاش، باید تحمل رنج داشت

لذا حضرت باقرالعلوم(ع) فرمودند: «وَ ذَكَرُ النَّفْسِ الْجَهْدُ وَالْعَتَاءُ» ذکر نفس برای این که تمام خطورات انسان، خطورات ربّانی شود، این است که جهد و کوشش کند. در این تلاش‌هایی که می‌کند، امکان دارد مشکلاتی برایشان پیش آید، لذا باید تحمل رنج را داشته باشد، «وَ الْعَتَاءُ».

به هر حال شیطان اجازه نمی‌دهد، مثلاً می‌خواهی برای طلب علم بروی، مشکلاتی برایت پیش می‌آورد و فقر را برایت جلوه می‌دهد. می‌خواهی با نفس خود مبارزه کنی، نمی‌توانی. حتی گاهی انسان می‌خواهد شغلش را عوض کند، نمی‌تواند و گرفتار خواهد شد. اما از آن طرف برای او مشکل پیش می‌آید.

مرحوم حاج آقا حلوائی بیان کردند: پدر بزرگ ما اوّل زرگر (طلافروش) بود، اما بعد از مدّتی دیده بود نمی‌تواند این کار را ادامه دهد. آن هم در آن زمان که خیلی از خانم‌ها را روبنده و ... بودند. ولی ایشان چون دیده بود نمی‌تواند، به شغل پایین‌تر که به ظاهر سود کمتری هم دارد، رفته بود تا خودش را حفظ کند. بعد فرمود: خدای متعال هم برای او برکت درست کرد. البته قصدش اصلاً چنین چیزی نبوده.

پسر مرحوم حاج آقا حلوائی گفته بود: پدرم یک مدّتی در زجر بود و در معاش به رنج افتاده بود، چون شغلش را عوض کرده بود. همه هم به او می‌گفتند: همه به این راه می‌آیند، اما تو برعکس کردی و به شغل پایین‌تر آمدی؟! زرگری را رها کردی و به جایی رفتی که نه انس با آن کار داری و نه بلدی. او هم گفته بود: برای این است که می‌ترسم.

لذا در این تلاش و جهد باید رنج‌ها را هم تحمل کرد. آیا ذکر فقط این است که ما بگوییم، برای چشم، یا ستار بگو، برای نفست، افوؤ امری الی الله بگو و ...؟ بله، این‌ها ذکرهای ظاهری است، اما ذکر نفس این است که برای رسیدن به خدا تلاش و جهد کنی. لذا معلوم می‌شود وقتی انسان می‌خواهد برای رسیدن به خدا تلاش کند، نفس دون به او اجازه نمی‌دهد، نفس امّاره مقابل نفس مطمئنه می‌ایستد و شیطان آن موقع خوب و قوی و با جندش که از جنّ و انس هستند، می‌آید. به قدری محکم جلو می‌آید که به انسان اجازه تلاش نمی‌دهد. لذا تو هم باید تلاشت را بیشتر کنی و جهد، این است.

دشمنی که اگر بر او غالب شوی، دشمنان دیگر توکاری از پیش نمی‌برند

فرمودند: ذکر نفس این است که تو تلاش کنی، با این که شیطان اجازه نمی‌دهد. بارها بیان کردم که جوانان عزیز می‌گویند: شیطان ملعون و این نفس دون، این اعدی عدو، من را گرفتار کرده بود و من دلم می‌خواستم از لحظه‌ای به بعد، دیگر چشم را کنترل کنم، دیگر حالم از خودم بهم می‌خورد، دلم می‌خواست نگاه زشت نکنم و وضع خوب باشد، اما همان موقع جلوی پایم کسی سبز می‌شود. تا قبلش من دنبال او می‌دویدم و گاهی هم پیدا نمی‌کردم، اما حالا که می‌گویم: مرده شور این نفس را ببر، مرده شور این گناه را ببر، می‌خواهم چشم را مراقبت کنم، همان موقع، تازه بیشتر جلوی انسان می‌آید. برای همین می‌فرماید: ذکر نفس، همین جهد و تحمل رنج است.

عزیزان ما هنوز باور نکردیم که نفس، اعدی عدو است. اگر این را باور می‌کردیم، جلوی او می‌ایستادیم. اما ما شوخی گرفتیم و می‌گوییم: حالا این هم یک دشمنی است. ولی اگر شما بدانید که دشمنی می‌خواهد بیاید کشور یا خانه شما را بگیرد، سخت نمی‌گیرید؟! اگر بفهمید دزدی در محله شما آمده و چند خانه را زده، آیا قفل‌هایی را که مناسب نیست، عوض نمی‌کنید؟! مراقبت و مواظبت نمی‌کنید؟! لذا ما باور نداریم که این نفس که در درون ماست، دشمن‌ترین دشمنان ماست. ما هنوز نفهمیدیم که فرمودند: «أعدی عدو ک نفسک الّتی بین جنّیک». شاید به زبان بیان کنیم که دشمن‌ترین دشمنان ما، همین نفس ماست که

درون ما قرار دارد، اما به باور آن نرسیدیم. لذا اگر فریب دشمن های دیگر مانند یهود و ... را هم می خوریم، به همین علت است که ما گرفتار این دشمن ترین دشمنان یعنی نفس دون هستیم. اگر بر این دشمن ترین دشمنان غلبه کنیم، آن ها هم دیگر هیچ کاری نمی توانند انجام دهند. لذا نمی توان از چنین دشمنی غافل شد و جهد و تلاش زیاد می خواهد.

نشانه لطف خدا به انسان، بعد از گناه!

لذا اگر کسی کوشش نکند، گرفتار می شود. بعد هم باید بداند موقعی که کوشش می کند، او رارها نمی کنند، شیطان جلو می آید و می گوید: عجب! حالا برای من، آدم شدی؟! تو درسپاه و حزب من (به تعبیر قرآن، حزب الشیطان) بودی «من الجنة و الناس»، حالا می خواهی خدایی و الهی شوی!؟

آن موقع که در حزب و گروه شیطان بودم، کاری با من نداشت. خودم بودم. اما حالا که تصمیم می گیرم، باید کوشش کنم، در این کوشش هم رنج است. چرا؟ چون می آید جلوی من می ایستد، نه این که تا من بگویم: خدایا! می خواهم خدایی شوم، همه چیز آماده شود. البته خدا هم عنایت و لطف و بزرگواری می کند. همین که خدا به من و شما لطف می کند در مجالسی که قلب و روحمان جلا می گیرد و در آن جاهایی که اولیاء و بزرگان خدابودند، ما را می برد، نشان از لطف خداست. ما خودمان نبودیم. روایت داریم: اگر خیری برای شما به وجود آمد، اگر حالتان، حال الهی شد، بدانید که لطف پروردگار عالم است. بدانید خدا شما را دوست داشته است.

در احادیث القدسیه است که یکی از نشانه های حب خدا به بندگان این است: موقعی که به گناه گرفتار می شود، همان موقع بعد از گناه، حال او را متغیر می کند. البته خصوصیت گناه این است که اجازه نمی دهد حال انسان متغیر شود؛ چون ظلمات می آورد. اما اگر دیدی بعد از گناه، بدت آمد، متنفر شدی، حالت بد شد، گفتی: اِه، بنا بود دیگر این کار را نکنی، لذا به خودت بد گفتم و از خودت بدت آمد و حالت متغیر شد، بدان که آن، لطف پروردگار عالم است و نشان از این دارد که خدا بنده اش را دوست دارد. نشان از این دارد که خدا، او را مشمول «و امهلهم رویدا» نکرده است.

قرآن می فرماید: برخی را خداوند به حال خودشان وامی گذارد و می گوید: آن ها را رها می کنم، کاری به کارشان ندارم، هر کاری می خواهند انجام دهند، چپاول کنید، بخورید، هر طوری دلتان می خواهد عمل کنید، عیبی ندارد، لذا می فرماید: «و امهلهم رویدا»، گرفتار می شوند.

انسان در دنیا محفوف به جبر و اختیار است و لا ثواب و عقابی معنا نداشت

اما آن موقعی که بنده گناه کرد و بعد از گناه، حالش متغیر شد، یعنی از آن گناه بدش آمد، باز نشانه حب خداست که خدا او را رها نکرده است. لذا ذکر نفس این است که انسان جهد کند و بداند که رنج هم دارد. این درست است که لطف خدا راه را برای انسان باز می کند، اما گاهی هم خدا می خواهد ببیند خود بنده چه می کند و لا عالم، جبر می شد. این که انسان در دنیا محفوف (پیچیده شده) به جبر و اختیار است، همین است. برای من اختیاراتی را قرار داده تا ببیند من چه می کنم، اگر بنا باشد، خدا مدام دست من را بگیرد، مدام ولی خدا دست من را بگیرد، مدام پیغمبر اکرم (ص) دست من را بگیرد و ... که فایده ای ندارد.

مگر برخی کنار پیامبر (ص) نبودند، دیگر بالاتر از پیامبر (ص)! آن خورشید رسالت می تابید، اما یک عده آدم نشدند. چرا یک عده آدم نشدند؟ دلیل این است که پروردگار عالم، یک عالم اختیاری برای این انسان هم قرار داده است و لا اگر بنا بود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همه را به معجزه عوض کند، که دیگر اختیار نبود. پیامبر، بشیراً و نذیراً است. اگر غیر از این بود دیگر عالم اختیار معنا پیدا نمی کرد.

البته آن کسی که متوجه شد، خدا هم به او یاری می رساند. در روایات هم این مطلب را داریم و این طور نیست که کمکی هم نباشد، پروردگار عالم فرمودند: در دوران زندگی تان نفحاتی می آید، خودتان را در معرض این لحظات نورانی قرار دهید، «فتعرضوا لها». قبلاً این روایت را توضیح دادیم، مختصرأ بیان کنم که یعنی حالا که دیدی، دیگر دائم دنبال او برو. لذا پروردگار عالم در زندگی انسان، نقطه های نورانی قرار می دهد، این طور نیست که انسان، یله و رها باشد. اما فرمود: «فتعرضوا لها» یعنی خودت را دیگر در اختیار آن نور قرار بده. اگر خودت را در اختیار نور محمد مصطفی (ص) قرار دهی، دیگر معلوم است که برنده ای. اما اگر این طور نشدم، حالا این نور را دیدم، یک مقدار هستم، یک مقدار ...، این، اختیار است. این «فتعرضوا لها»، خودش دلالت بر اختیار است.

«ألا فی ایام دهرکم نفحات» آگاه باشید که در زندگی شما، نفحاتی است. حتی نمی فرماید: نفحه ای است، بلکه نفحات می فرماید. گاهی این قدر لطف دارد می بیند من با یک بارنور دیدن آدم نمی شود، دوباره، دوباره ... یک کسی را در سر راه من

قرار می‌دهد تا من به خودم بیایم. «فتعرّضوا لها»، خودتان را در معرض آن قرار بدهید. این‌جا دیگر خودتان هستید، اگر قرار ندادید، اگر خودتان پا پیش نگذاشتید، از پیغمبر(ص) هم کاری بر نمی‌آید. این، قاعده خداست و الاً دیگر نیازه بحث هدایت و عقاب و ... نبود.

دروغی که صدق محض است!

لذا ذکر نفس، این است که انسان جهد و تلاش کند و بداند در این تلاش برای رسیدن به خطورات ربّانی، طبعاً رنج‌ها و سختی‌ها هست. یک عمر عادت کردم که نعوذبالله ترانه گوش بدهم. یک عمر عادت کردم موقع حرف زدن مدام با فحاشی حرف بزنم. اصلاً این‌گونه عادت کردم که خیلی درد است. تا در خانه حرف می‌زنند، سریع به آن‌ها می‌پریم و بد و بیراه می‌گوییم. این زبان عادت کرده به بدی، حالا آمده تصمیم بگیرد که دیگر حرف بدنزنند، اما شرایطی پیش می‌آید که عصبانی می‌شود. اولیاء خدا یک نسخه دادند و آن این که می‌گویند: تا چنین شرایطی پیش آمد، سریع برای این که زیانت به حرف بد باز نشود، از آن معرکه بیرون برو. بعد هم اگر نعوذبالله زیانت به حرف بد باز شد، بلافاصله استغفار کن. خودت را تنبیه کن. با او با مهربانی حرف بزن. خودت را با پول و صدقه دادن تنبیه کن. بعضی از بزرگان می‌گویند: فردای آن روز، روزه بگیر تا خودت را تنبیه کنی که چرا من می‌خواستم زبانم را کنترل کنم اما نتوانستم.

این‌ها همه از نفس می‌آید و چون نتوانستم نفسم را کنترل کنم، این‌گونه شد. جهد نداشتم. نفهمیدم رنج دارد. رنجش این است: من تا می‌خواهم زبانم را کنترل کنم، بی‌ادب نباشم، فحاش نباشم، تندخو نباشم، تهمت نزنم، غیبت نکنم، ...، شیطان جلو می‌آید. اتفاقاً در این لحظه یک کسی می‌آید و می‌گوید: آقا! از فلانی چه خبر؟ در روایت داریم و اولیاء خدا هم بیان فرمودند که حتی اگر چیزی بدانی که باعث می‌شود اگر صحبت را شروع کنی، غیبت می‌شود و نمی‌دانی چه کار کنی، بگویی یا نگویی. در این‌جایی ندارد بگویی: من نمی‌دانم. یعنی به ظاهر دروغ بگویی، ولی در واقع این، دروغ نیست و عین صدق است؛ چون تو را گرفتار و بیچاره می‌کند و زنجیر به پایت می‌اندازد. یک موقع می‌بینی زبانی که عادت به غیبت کرده، مدام کارش این می‌شود. یک کلمه بگو: نمی‌دانم. بعد به تعبیر درون خودت وجدان درد داری که دروغ گفتم، استغفار کن. البته این دروغ تو از باب دیگری است و می‌دانی اگر بگویی، به غیبت مبتلا می‌شوی.

یاشاید در جایی اگر چیزی بگویی، نعوذبالله باعث می‌شود که خون ریخته شود، لذا بگو: نمی‌دانم. حتی بگو: نه، چنین چیزی نبوده است. بعضی می‌گویند: باید راستش را بگوییم، در حالی که اگر راستش را بگویند، شرّ درست می‌شود. راستش را بگویند، گناه درست می‌شود، بین زن و شوهر، اختلاف پیش می‌آید. بعد هم که اعتراض می‌کنی، می‌گویند: مگر ما دروغ گفتیم؟! عجب! تو کاری کردی یک زندگی از هم پاشیده شد. بعد می‌گویی: مگر من دروغ گفتم؟! خودت را این‌گونه توجیه می‌کنی؟! این، همان چیزی است که نفس دون، همان اعدی عدوّ، برای تو زینت داده و این‌گونه تو را گرفتار کرده است.

راه دقّ الباب شیطان، بعد از پناه بردن انسان به خدا

لزامی فرمایند: جهد داشته باش، تلاش کن و بدان که فقط و فقط باید در این راه بایستی ورنج‌هایش را هم تحمل کنی. زیانت را نمی‌توانی کنترل کنی، زیاد استغفار بگو. بعد هم تا خواستی حرفی بزنی، همان‌جا بگو: استغفر الله و این‌گونه عادت کن.

ابوالعرفا، آیت‌الله العظمی ادیب می‌فرمودند: ملا فتحعلی سلطان‌آبادی بزرگ می‌فرمودند: اتفاقاً شیطان می‌آید دقّ الباب می‌کند. از چه طریقی؟ از طریق مقابله. تا شما استغفرالله می‌گوی، شیطان در جلد طرف مقابل (مثل زن و شوهریکه با هم دعوایشان شده) رفته و می‌گوید: برای چه استغفرالله می‌گوی؟! اگر راست می‌گویی حرفت را بگو. لذا شیطان از طریق طرف مقابل جلو می‌آید تا زبان تو را مجدداً باز کند. مدام می‌گوید تا نعوذبالله تو بگویی: خفه شو! خوب همین، دوباره زیانت را باز کرد. تو عهد بسته بوید که دیگر نگویی و استغفرالله گفتمی که دهانت باز نشود، اما شیطان در طرف مقابل تو نفوذ پیدا می‌کند، دقّ الباب می‌کند که شما بگویی. مثلاً می‌گوید: اگر جرأتش را داری بگو. اما تو هم بگو: اصلاً جرأتش را ندارم، جنابعالی شیر، ما موش. اصلاً در این فکر نباش که من هم باید شاخ و شانه‌ای بکشم تا بفهمد و بداند چه خبر است. هیچ خبری نیست. خبر فقط در بندگی خداست.

سلام کردم، جواب نداد. من هم دفعه بعد جواب سلامش را نمی‌دهم، فکر کرده کسی شده است! این نفس دون با ما چه کرده است. هر بار یک طوری ما را فریب می‌دهد. اعدی عدو یعنی این. می‌آید و ما را گرفتار می‌کند. خدا شاهد است گاهی رفاقت‌ها، صمیمیت‌ها و دوستی‌ها، با چنین مسائل پیش پا افتاده‌ای از بین می‌رود. نفس دون گرفتارمان کرده است و همه برای این قضیه است. نفس، رنج دارد و تو باید تحمل کنی. در روایت داریم: اگر در یک گوش تو بیان کرد که فلان، بعد در گوش دیگر تو گفت: من نگفتم، بپذیر. نکو: نه. برای این که می‌خواهد ما را تمرین دهد که با این نفس خود مبارزه کن. ذکر نفس، جهد و رنج بردن در این راه است.

بالاترین ذکر عندالاولیاء همین ذکر نفس است. می‌گویند: اگر این شد، دیگر بعدی آن هم درست می‌شود. بعدی آن، چیست؟ ذکر روح است. ذکر روح چیست؟ «وَذَكَرُ الرُّوحِ الْخَوْفُ وَالرَّجَاءُ»، اگر دیگر از این نفس امّاره بیرون آمد و روح الله شد، حال روحانیین شد و روحش الهی شد، یادش چیست؟ هم امید به رحمت پروردگار عالم دارد و هم خوف دارد.

دلیل خوفش چیست؟ اولین خوف عندالاولیاء این است: نکند سقوط کنم. لذا اولیاء خدا وقتی به این مقام و مراتب روحانی می‌رسند، دائم در خوف هستند که نکند یک عاملی پیش بیاید و سقوط کنند. در این مراتب انسان مدام رشد می‌کند، هر چند اولیاء خودش انچنین حالی را برای خودش قائل نیستند، اما ملائکه دارند رشد آن‌ها را می‌بینند، مرتب بالا می‌روند و مراتب را طی می‌کنند. در این حالت، آن‌ها می‌ترسند، چرا؟ در این جا، آن مطلبی که بارها بیان کردیم، معنا می‌دهد. فرمودند: هر کس ولو به لحظه‌ای تصوّر کند که کسی شده است، همان لحظه، لحظه سقوط اوست. لذا خوف دارند که نکند عملی پیش بیاید و من هم تصوّر کنم که راستی راستی کسی شده‌ام. لذا از همین خوف دارند که آیا اصلاً عمل، عمل صحیحی هست یا نیست؟ بعد از این هم می‌گویند: آیا عمل ما عندالله تبارک و تعالی مقبول است، یا خیر؟ (چون یک صحت عمل داریم و یک قبول عمل).

لذا این‌ها مدام خوف و وحشت دارند، اوّل می‌ترسند سقوط کنند، دوم از صحت عمل خود می‌ترسند، سوم از قبولی عملشان می‌ترسند و ... یعنی دائم در خوف هستند. خوف دارند که نکند این حالات برای انسان، انسان را گرفتار کند و تصوّر کند که خبری شده است. لذا دائم در خوف هستند.

تنها گروهی که در قیامت در امان هستند

وجود مقدّس اَبی‌عبدالله، حضرت حسین بن علی (ع)، نکته‌ای عجیب که کد هم هست، می‌فرمایند، می‌فرمایند: «لَا يَأْمَنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَنْ خَافَ اللَّهَ فِي الدُّنْيَا»، هیچ کس در روز قیامت در امان نیست، (إِلَّا، إِلَّا حَصْرِيَّةً است، یعنی فقط این گروه)، مگر آن‌ها که در دنیا، ترس از خدا داشته باشند.

نعوذ بالله این‌طور نیست که بگوییم خدا لولوخورخوره است و انسان باید از او بترسد. ترس از خدای یعنی ترس از این که من از خدا دور شوم. این که من اصلاً خدایی نباشم. از این ترس دارم.

ترس از این که یک موقع عمل هم انجام می‌دهم، با چشمم گناه نمی‌کنم، با زبانم گناه نمی‌کنم - که خیلی عالی است - اما دیگر یک موقع فکر می‌کند کسی شده است. من کسی هستم که توفیق دارم و دیگر چشمم را کنترل کردم، همین بدبختی است و سرآغاز سقوط است و متوجّه نیست.

جلیس خوب؛ نوری در ظلمات و گرفتاری‌های دنیا

اتفاقاً شیطان اوّل تا بتواند (یک بار و دو بار هم نه) اجازه نمی‌دهد کسی که قبلاً چشمش بدکار می‌کرده، دیگر برگردد. مگر این که حالا لطف خدا شامل حالش شود. که برای این هم اولیاء خدا نسخه دادند، یکی این که انسان از آن مکان گناه بیرون رود. دیگر این که انسان به جاهایی برود که با نگاه به آن جمالات، انسان را به یاد خدا بیاندازد. نسخه دادیم، بیان کردیم: عکس اعظم و بزرگان، آن‌هایی که بر دل شما نشستند، عکس امام راحل، عکس امام المسلمین، عکس آیت‌الله العظمی بهجت و دیگران را به همراه داشته باشید تا انسان با دیدن آن‌ها، خجالت بکشد.

انسان وقتی به چهره برخی از افراد نگاه می‌کند، یاد گناه می‌افتد، چون مع‌الأسف چهره برخی، چهره شیطانی است و انسان را به گناه دعوت می‌کند. این را بارها بیان کردم که جلیس، بسیار مؤثر است. چقدر در روایات داریم که یک هم‌نشین، انسان را به قعر جهنم می‌برد. انسان را دعوت به گناه و فسق و فجور می‌کند و انسان را از مقام انسانیتش دور می‌کند. یک هم‌نشین هم انسان را دائم به یاد خدا می‌اندازد. تا انسان او را می‌بیند، یاد خدا می‌افتد و اصلاً از دنیا فارغ البال می‌شود. دردنیاست، مانند مردم عادی دارد زندگی می‌کند، می‌خورد، می‌آشامد، ولی حلال. لذا وقتی انسان او را می‌بیند، یاد خدا می‌افتد و اصلاً دغدغه‌ای دیگر ندارد. انسان رابه جای دیگر می‌برد. در این ظلمات و گرفتاری‌های دنیا، جلیس خوب و پاک، نوری برای انسان است که به او آرامش می‌دهد.

یکی از دانشجویان عزیز می‌گفت: من در کاشان با چند نفر از دوستانم خوابگاه گرفته بودیم. یکی از دوستانم برای نماز صبح بلند می‌شد و ما اهل نماز نبودیم. او هر صبح بلند می‌شد، آرام نمازش را می‌خواند و بعد هم به آرامی قرآن می‌خواند. زمزمه آرام او

در گوش ما می‌رفت. بعدها دیگر حال ما را هم تغییر داد و من که نمازخوان نبودم، نماز خوان شدم. قرآن هم اصلاً بلد نبودم بخوانم، اما قرآن‌خوان شدم. هم‌نشین این است.

اگرانسان، یک جلیس و هم‌نشین خوبی داشته باشد، حالش را متغیر می‌کند. نعوذبالله جلیس بد هم داشته باشد، یک‌باره نگاه می‌کند می‌گوید: من این نبودم، اما شد دیگر، تمام شد.

لذا برای همین است که می‌گویند به مجالس اعظم و بزرگان که به انسان حال می‌دهد، بروید. با این کار، شما با آن بزرگواران جلیس می‌شوید و حالتان را تغییر می‌دهد. دور بنده را خط قرمز بکشید، اما اگر مذهبی بیاید و در کنار این جوانان باصفا بایین حال معنوی‌شان - که گاهی من خجالت می‌کشم روی آن‌ها را می‌بینم، با خواندن یک روایت می‌بینم که اشک دارد از چشم جوان باصفا جاری می‌شود - بنشینند، تأثیر می‌گیرد و عوض می‌شود. ای کسانی که سستی از شما گذشته بدانید که اتفاقاً همین جوان‌ها منو شما را به صفا می‌رسانند و پاک می‌کنند. یکی از جلیس‌ها همین است. همین مجالسی که مجلس تزکیه و حالیه است که حال انسان را تغییر می‌دهد و وضع انسان را عوض می‌کند. انسان را دگرگون می‌کند، این‌ها برکت است. این‌ها در دوران ظلمت، نعمت است. در روایت داریم: «مجالس النور»، ملائکه الهی وقتی می‌بینند مجلسی این‌گونه است، از آسمان می‌آیند. لذا برای امثال من بیچاره هم که مبتلا هستم، اگر در همان‌جا تغییر ایجاد می‌شود، به این دلیل است که در مرکز نور نشسته‌ام. وقتی در مرکز نور بنشینم، بالاخره من هم عوض می‌شوم.

من بارها بیان کردم که اگر در کنار کسی که خوش‌بو هست و عطر خوبی زده، بنشینید، اثر دارد. از آن طرف، اگر در کنار کسی که نعوذبالله سیگاری است، دو ساعت بنشینی و بعدخانه بیایی، کت تو بوی سیگار می‌گیرد. خانواده‌ات می‌گویند: سیگار کشیدی؟! این، برای این است که هم‌نشین شدی. هم‌نشین با نور شوی، نور می‌شوی، عوض می‌شوی، حالت را تغییر می‌دهد. این، قاعده است و هم‌نشین با بدی شوی، بد و گرفتار می‌شوی. لذا بزرگانمان حتی اگر این مجالس نور در جاهای دوری هم باشد، می‌روند تا استفاده ببرند. این‌ها خیلی عجیب است.

این‌ها که خوف از خدا دارند که نکنند من عوض شوم، نکنند من گرفتار شوم و ...، کسانی هستند که فردای قیامت در امن هستند. فقط این‌ها در امن هستند و دیگران در امنیت نیستند.

البته این خوفی هم که بیان می‌شود، خوفی نیست که سبب شود که انسان دیگر عمل انجام ندهد. اتفاقاً این خوف‌ها عامل می‌شود که انسان، عمل بیشتری انجام دهد، نه این که خوفی باشد بگوید: من که دیگر نمی‌توانم، پس رهایش کنم. خوفی که انسان را وادار به عمل صالح می‌کند و الا می‌دانید حسب روایات شریفه، بین ذنوب و گناهان کبیره، اکبر ذنوب، یأس است که انسان مأیوس شود و بگوید: من که دیگر نمی‌توانم، من که دو بار، سه بار، چهار بار، ...، صد بار، تصمیم گرفتم و نشد، مرده شور من را ببرند، من نمی‌توانم، رهایش کن. فرمودند: خود این اعظم ذنوب است. در مباحث اولی اخلاق روایتش را خواندم که یأس از گناهان کبیره و بلکه اعظم گناهان کبیره است.

لذا منظور از خوف این است که من بیشتر تلاش می‌کنم که نکنند سقوط کنم، پس بیشتر به جایگاه‌های نورانی بروم. بیشتر مراقب خودم باشم. کبر من را نگیرد و ...

کدام امیدواری، فریب شیطان است؟

در ادامه هم فرمودند: ذکر روح، علاوه بر خوف، امید است. اما کدام امید؟ حضرت صادق‌القول و الفعل، امام جعفر صادق (ع) فرمودند: «وَ اُرْجِ اللّٰهَ رَجَاءً لَا يُجَرِّبُكَ عَلٰی مَعْصِيَّتِهِ»، امیدوار به خدا باش، اما چه امیدی؟ آن‌امیدواری که نکند باعث جرأت در گناه تو شود. بگوئی: خدا ارحم الراحمین است. خدا می‌بخشد. تا شنیدیم گفتند: خدا، رحمان و رحیم است. تا شنیدیم گفتند: ببینید تمام سور قرآنی بسم الله الرحمن الرحیم شروع می‌شود و حتی در سوره براءت هم که با بسم الله شروع نشد، خدا نفرمود: بسم الله القاصم الجبارین، چون فرمود: بدانید هر که با نامن شروع کرد، بداند من رحمان و رحیم هستم... م. لذا این‌طور به خود امیدواری می‌دهد، اما امیدواری که نعوذبالله انسان را به گناه بکشاند. حضرت می‌فرمایند: این‌امیدواری صحیح نیست. به خدا امیدوار باش، اما نه تا جایی که تو را به گناه بکشاند. آن دیگر امیدواری نیست و فریب شیطان است.

همان‌طور که بیان کردم، شیطان تا بتواند، نمی‌گذارد، اما اگر دید نمی‌تواند از راه دیگری می‌آید، یک موقع از همین راه می‌آید که می‌گوید: من اجازه نمی‌دهم رحمت خدا از یاد تو برود. خدا می‌آمرزد. عیبی ندارد. خدا ارحم الراحمین است. گناه کن، بعد هم بگو: استغفر الله ربی و اتوب الیه. استغفر الله من کل ذنب و من کل اثم و من کل خطیئة. مدام استغفار کن، پروردگار عالم هم می‌بخشد، دوباره گناه کن، دوباره ...

می‌فرمایند: امیدوار به رحمت خدا باش، اما نه آن‌گونه که به تو جرأت به گناه بدهد. خدا ارحم الراحمین است، شکی نیست، تو هم باید به خدا امیدوار باشی، اما تا آن حدی که تو را به گناه نیاندازد. دیدی به گناه افتادی، بدان که فریب شیطان است. آن وسواس‌الختاس هر کاری انجام می‌دهد. این که اولیاء خدا نسخه دادند که علاوه بر این کهنه مرتبه قبل از طلوع و غروب آفتاب، حداقل صد مرتبه هم در روز ذکر «اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشیاطین و اعوذ بالله أن يحضرون إن الله هو السميع العليم» را بگوییم، برای همین است. همزات، آن جنگ‌های نرم شیطان است. یکی از جنگ‌های نرم او هم این است که می‌گوید: مگر خدا ارحم الراحمین نیست، تو هم نماز می‌خوانی، دعا هم که می‌کنی، بعد از گناه هم کهاستغفار می‌کنی، ...

البته یک موقع نعوذ بالله انسان ناخودآگاه خطا و گناهی می‌کند، اما جرأت به گناه یعنی باختیار، دانسته، به امید رحمت پروردگار عالم، مرتکب گناهی شود. می‌داند لقمه شبهه‌ناک است، اما می‌گوید: حالا انشاءالله بعداً درست می‌کنم و جایش می‌گذارم.

فردی یک مرتبه با من تماس گرفت و گفت: من خجالت می‌کشم حضوری بیایم، می‌خواهم تلفنی بیان کنم. من در جایی مسئولیتی داشتم. یک مدت گرفتار شدم، تازه فهمیدم چه حماقتی کردم. من از آن جایی که بودم پول برمی‌داشتم، برای کارهای دیگر خودم استفاده می‌کردم، حتی از آن پول، مثلاً صد میلیون برداشتم و در جایی گذاشتم که وام میلیاردی بگیرم می‌گفتم صد تومان را بعداً در جایش می‌گذارم. این، همان فریب شیطان و همزاتی است که بیان می‌شود. باید سؤال کرد: این یک میلیارد مگر برای تو است؟! مگر تو آن صد میلیون را داشتی؟! حالا این را که آن وام، سودش چگونه است و درست یا غلط است، کاری نداریم، اصلش را می‌گوییم: مگر تو داشتی؟! این را از آن مکانی که تو را بر آن امین دانستند، برداشتی و با آن، وام گرفتی؟! آن یک میلیارد هم مثل همین صد میلیون است، چون تو که نداشتی. همین است که انسان گرفتار می‌شود.

انسان باید خیلی مراقب و مواظب باشد. این نفس دون می‌آید. همزات و جنگ نرم، همین است. به قدری هم بلد است که حد ندارد. مبدء جنگ نرم، خود شیطان است. در بهشت با پدر و مادرم آنچه کرد؟ گفت: خوردن از این میوه درخت که چیزی نیست، در عوض دیگر همیشه در این‌جا هستید. بعد هم خود خدا این را خلق کرده، برای شما هم خلق کرده است.

خیلی وسوسه می‌کند. شما این همه خدمت می‌کنی، در ازایش ... عجب! از آن طرف هم خودترا طلبکار می‌دانی که من خدمت کردم. این چه خدمتی است!؟

من این را قبلاً هم بیان کردم، در این‌جا هم به عنوان مثال بیان می‌کنم. من دوست ندارم در مباحث اخلاق بحث سیاسی داشته باشم، گرچه بیان کردم که سیاست ما عین دیانت ماست. اما اگر به همین‌هایی که درست شدند و اختلاس کردند و آن‌ها را گرفتند که میلیاردی و ... اختلاس کردند و محاکمه می‌شوند، بگویند: شما می‌خواهی در زمینه نفت کار کنی، این کار خودت را مانند جبهه بدان. در جبهه چطور رزمنده‌ها می‌رفتند و جان‌شان را کف دستشان قرار می‌دادند، بدان اگر بروی اتفاقاً امکان دارد لو بروی، تو را پیدا کنند و یهود تو را ببرند و شکنجه بدهند و بکشند. اما این که گفتیم: سهدرصدش برای تو، پنج درصدش برای تو، ناگهان یک نفری را که ضعیف بود، میلیارد می‌کنی، معلوم است انسان در پول بیفتد، چه می‌شود! «إن الانسان ليطغى أن يراه استغنى» انسان فکر می‌کند دیگر غنی شده و طغیان می‌کند.

لذا یک علت این مشکلات برای همین است، ادراکات ما متأسفانه نسبت به این مطالب، ضعیفاست. همین، همزات شیاطین و جنگ نرم است. اما اگر انسان بگوید: همه چیز برای خدا، مثل کسانی که جان بر کف هستند، بچه‌های سپاه قدس، بچه‌های اطلاعات که جان خود را بر کف دست خود گرفتند و فی سبیل الله، گمنام، برای خدا دارند کار می‌کنند، گاهی این‌جا، گاهی آن طرف آب‌ها، کارهای خطرناکی انجام می‌دهند و از طرفی هم می‌دانند که احتمال دارد دیگر برنگردند و شهید شوند. احتمال دارد او را تکه تکه کنند. احتمال دارد بگیرند و شکنجه‌های سختی بدهند. این هم مانند همان زمان جبهه است. در آن زمان هم کومله می‌گرفت، دمکرات می‌گرفت و ... حتی بچه‌های ما را جلوی عروس و دامادهای شان ذبح می‌کردند! اما لب به سخن نمی‌گشودند و فقط رضای خدا را می‌خواستند و با لبخند می‌رفتند. هر چه به آن‌ها می‌گفتند: - نعوذ بالله - مرگ بر امام بگو، به هیچ وجه نمی‌گفتند و می‌گفتند: مرگ بر شما. می‌گفتند: اگر یک بار بگویید، یا آنطرف هم که رفتید درود بگویید، ما کاری با شما نداریم و رهایتان می‌کنیم، اما باز هم قبول نمی‌کردند و می‌گفتند: ما نمی‌گوییم. شما غلط می‌کنید که می‌گویید چنین چیزی بگوییم. این روحیه شهامت و شهادت برای چیست؟ کسی که متصل به خدا می‌شود، همین حالت را دارد. کسی که امید به خدا دارد، روحش، روح الهی می‌شود.

لذا باید خیلی مراقب بود. حضرت می‌فرمایند: «وَارْجُ اللَّهَ رَجَاءً لَا يُجَرِّبُكَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ وَ حَقُّهُ خَوْفًا لَا يُؤْسِكُ مِثْرَحْمَتِهِ» طوری هم بیمداشته باشید که نکند یک موقع خدای ناکرده از رحمت خدا ناامید شوید. خوف داشته باش، اما خوفت هم تو را از رحمت خدا دور نکند.

حالاً ذکر قلب، ذکر عقل، ذکر معرفت و ذکر سرّ هم باقی مانده که بسیار عجیب است. منتها همه از همان ذکر نفس است. اولیاء می‌گویند: اعلای آن، همان ذکر نفس است. اگر بتوانیم ذکر نفس که جهد و تحمل رنج بود، داشته باشیم به ذکر روح، قلب، عقل، معرفتو سرّ هم می‌رسیم. آن وقت دیگر خطوراتش درست خطورات ربّانی می‌شود و کسی که خطوراتش، ربّانی شد، این دیگر خلیفه خدا می‌شود. این دیگر کسی می‌شود که زمانی که شب قدر می‌آید و بناست مقدّرات عالم رقم بخورد، به عنوان یکی از نمایندگان حضرت حجّت در این زمینه عمل خواهد کرد. حضرت حجّت تقسیم می‌کنند و نوّابشان را تعیین می‌کنند. این‌ها نکاتی است که شاید برخی نفهمند و ادراکاتشان به این‌جا نرسد. شنیدن کی بودمانند دیدن.

تابعی مواقع انسان به آن مراحل نرسد، باور برخی مطالب برایش سخت است. می‌شود کسی در یک عالمی به آن مقامات برسد که تالی تلو معصوم شود؟ بله، مگر وجود مقدّس موسی بن جعفر (ع) نفرمودند: کسانی از شیعیان ما که در زمان غیبت قائم ما، در ایمان خود ثابت قدم باشند، «طوبی لهم ثم طوبی لهم ثم طوبی لهم» خوش به حالشان، آن‌ها به مقامی می‌رسند که در روز قیامت همراه ما و در درجه ما خواهند بود، «و الله فی القیامة هم معنا و فیدرجتنا». پیغمبر هم فرمودند: «یا علی شیعتک یوم القیامة هم جیرانی» شیعیان تو، همسایه‌های من هستند. اما حضرت موسی بن جعفر در درجه ما را هم بیان می‌فرمایند. یعنی همان درجه عصمت کامله‌ای که ما داریم، این‌ها فردای قیامت همان درجه‌ای که ما داریم، خواهند داشت. با اسم جلاله‌خدا هم قسم می‌خورند و والله می‌گویند. اگر این‌طور بشود، چه می‌شود؟!

حالاً در آینده بیان خواهیم کرد که ذکر سرّ که بسیار عجیب است، چیست.

خدایا! به اولیاء و انبیاءت، توفیق تسلط بر نفس را به ما مرحمت بفرما.

خدا نکند آقا انسان را محروم کند ...

یکبار راه‌ها که دائم بیان کردم که این را جدی بگیرید، ذکر دائم حضرت حجّت است. عزیزان ما! موبایلتان را زنگ بگذارید، ساعتی کوک کنید تا هر ساعت به یاد آقا باشید. نمی‌دانید این چه درّی است. برخی آمدند بیان کردند: ما از وقتی که این را انجام می‌دهیم، اصلاً حال و وضع دیگری شدیم. خوشا به سعادتشان، همین هم می‌شود، بستگی به آمادگی روحی انسان و باور او و اصرار در انجام دارد. انصافاً حال و وضع انسان را تغییر می‌دهد. بیان کردم: حداقل هر ساعت یک دعای سلامتی بخوانید. اولیاء خدا بعد از این قضیه، یکپارچه، از نوک پا تا فرق سر، یاد آقا می‌شوند. همیشه یاد آقا هستند. در نماز خم ابروی تو بر یاد آمد. این را به عنوان شعر نبیند، معرفت، درّ گرانی است به هر کس ندهندش. تا انسان به آن معرفت نرسد، نمی‌فهمد یعنی چه.

لذا انسان با آقا جان اتصال پیدا کند، با همین یک دعای سلامتی در هر ساعت، البته بیان کردیم: بهتر است قبلش هم بگوید: خدایا من خودت را بشناسم، «اللهم عرّفنی نفسک فإنک إن لم تعرّفنی نفسک، لم اعرف نبیک، اللهم عرّفنی رسولک، فإنک إن لم تعرّفنی رسولک، لم اعرف حجّتک، اللهم عرّفنی حجّتک، فإنک إن لم تعرّفنی حجّتک، ضللت عن دینی»، اگر حجّت را نشناسم، فکر می‌کنم، دین دارم اما گمراه در دین هستم. انسان این را بگوید و بعد دعای سلامتی ایشان را بخواند: «اللهم کنّ لولیک الحُجّة بن الحسن صلواتک علیّه و علی آبابه فی هذه الساعَةِ و فی کلّ ساعَةٍ ولیّاً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عیناً حتّی تُسکِنَهُ اَرْضَک طَوْعاً و تُمَتِّعَهُ فیها طویلاً».

یکی از راه‌ها هم این است که انسان بگوید: آقا جان! من می‌خواهم سربازت شوم، به همین خاطر برای حفظ قرآن رفتم. چون این‌طوری ثقلین را با هم دارد، کتاب الله و عترتی. لذا هر روز حداقل یک آیه حفظ کند، دائم حشر با قرآن داشته باشد.

آخر شب موقعی که مسواک زده، وضو گرفته و آماده است که بخوابد، بداند که امکان دارد بخوابد و دیگر بلند نشود «النوم اخو الموت». لذا در آن لحظات با آقا جان، خلوت کند، سلامی بدهد و فاتحه‌ای برای مادرش بخواند.

این نسخه را هم بدهم، جوانان عزیز! یک جاهایی که گیر کردید و دیدید گناه دارد می‌آید، زود یک فاتحه برای مادر امام زمان بخوانید، این هم نسخه است. اگر دیدید در جایی جلوی‌تان دارد گناه می‌آید، زود از این طریق به آقا پناه ببرید و بگویید: آقا جان! من برای مادرت فاتحه خواندم، خودم را به تو سپردم، من نمی‌توانم خودم را کنترل کنم، من نمی‌توانم چشمان، زبان و اعشاء و جوارحم را کنترل کنم، به جان مادرت نرجس خاتون دستم را بگیر.

اتفاقاً این شب‌ها هم همین‌طور صحبت کن. بعد از فاتحه، سلام به آقا بده و بگو: «السلام علیک یا بقیّة الله، السّلام علیک یا مولای یا صاحب العصر و الزّمان، السّلام علیک یا عین الله النّاظرة» چشم خدایی و داری من رامی‌بینی، خدا نیارود روزی که بگویی: من اصلاً نمی‌خواهم این را ببینم. من عین الله النّاظرة هستم ولی این را که می‌بینم حالم بد می‌شود.

قربانت بروم! یابن الحسن! خدا نیاورد روزی بیاید که بگویی: ملائکه کاری کنید که این اصلاً شب‌ها به یاد من نباشد و زود بخوابد، دهانش بسته شود و اسم من را بر زبانش نیاورد. حاشا به کرم! آقا جان! شما کریمی «و سحیتکم الکر» بعید می‌دانم شما یک روزی بخواهی من را این‌طوری تنبیه کنی.

یک بنده خدایی به من می‌گفت: من دو سالی بود که از همه چیز قطع شده بودم، بعد دو مرتبه صحبتی را از کسی در مورد ارتباط و صحبت با امام زمان خواندم، دیدم عجب! من که قبلاً با امام زمان حرف می‌زدم، اما دوسال است قطع شده است. بعداً متوجه شدم فلان گناهی که کردم و حق الناسی که بابت آن به گردنم بود، سبب شده است و آقا اجازه ندادند با ایشان حرف بزنم که هیچ، دو سال اصلاً یاد آقا نبودم.

خدا نکند آقا انسان را محروم کند. حاشا به کرم! قربانت بروم، شما کریمی. آقا جان! دست ما را بگیر.

جوانان عزیز! خدا گواه است آقا این قدر کریم است که اگر ماهر شب یاد آقا باشیم و منقطع نشود، عنایاتی به من و تو می‌کند که عجیب است. همین قدر که اجازه نمی‌دهد گناه کنیم. همین قدر که اگر یک موقعی خطا کردیم، ما را برمی‌گرداند و یله و رهایمان نمی‌کند و بعد هم کارهای دیگری که انشاءالله می‌بیند خودش عنایت می‌کند. خیلی کریم‌تر از حرف‌هایی است که ما بگوییم.

همین لحظه‌ای که شما اشک می‌ریزید، آقا لبخند می‌زد، به ملائکه می‌گوید: این‌ها محبت من هستند. این‌ها شیعیان من هستند. وقتی من بیایم، امیدم به این‌هاست. این‌ها سربازان من هستند. این‌ها که تا اسم من می‌آید، قلب‌هایشان می‌لرزد، اشک‌هایشان جاری می‌شود. این‌هایی که خودشان را به گونه‌ای به من وصل کردند و می‌گویند: اگر گناهکار هم هستیم، خیلی شما را دوست داریم.

آقا جان! با بدی‌مان را ما را بپذیر. از شما که پنهان نیست، پرونده ما دست شماست، من بد بدها هستم، اما قربانت بروم این محبت را خودت در دلم گذاشتی، این محبت را از من نگیر. یک کاری کن این دوست داشتن ادامه داشته باشد، انشاءالله خودت دعا می‌کنی و برمی‌گردم و دیگر گناه نمی‌کنم.